

جوان باید علی اکبری باشد



روزنامه نگار غلامرضا افشاری

ما زندگی را دوست داریم. در منطق دینی این یک بایستگی است. باید خود را زندگی را دوست داشته باشیم. در نگاه ما- اما- مرگ نه تنها زندگی را تهدید نمی‌کند که رفتارها

را به سمت مقصد متعالی راه می‌نماید. دریافت ما از عاشورا چنین است؛ زندگی بخشی مدام در صراط مستقیم حقیقت. چنین است که روز میلاد جوان اول کربلا را «عید روز جوان» نام می‌نهیم و جوانانمان را به این فرا می‌خوانیم که خود را به علی اکبر کربلا شبیه کنند. اویی که تاریخ، کلامش را برای ما سرمشق می‌نویسد در ازدحام روایت‌ها. او گفت: «وقتی برحقیم از مرگ باکی نداریم. این شاه بیت معرفتی، «عمار صفین کربلا»، جناب علی اکبر^(ع) است که وقتی حضرت اباعبدا...^(ع) در حالتی خاص، انالله وانا الیه راجعون را زمزمه می‌کند، می‌پرسد از حضرت پدر درباره چرایی استرجاع- زمانی هم پاسخ می‌گیرد که: الان دیدم این کاروان می‌رود به سمت قتلگاه و مرگ در انتظار ماست، دومین سؤال را مطرح می‌کند که: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ و پاسخ می‌شنود: آری ما بر حق هستیم. آنگاه علی اکبر^(ع) همه باورش را به زبان می‌آورد، پس از مرگ باکی نداریم! حق هم همین است، درس نیز همین. یعنی درسی که از صاحب امروز که روز جوان است باید بگیریم. این است که برمدار حق حرکت کنیم و در این مدار آماده همه چیز باشیم. حضرت علی اکبر^(ع) دارد با این سخن، به همه نسل‌ها و عصرها می‌گوید که زندگی باید بستر تجلی حق باشد و اگر راه حق سد شد باید برای گشودن آن تمام قد به میدان

زندگی من و

موتورسواری در «امدادی»

من پنج سال نامه‌رسان بودم و سه بار گذارم افتاد به بیمارستان امدادی. دفعه اول با دو نفر از بچه‌ها شرط بستیم از دوراهی کلاته‌آهن و دهبار تا دور فلکه با موتور خاموش بیاییم. طرقدر را به راحتی رد کردیم. (آن موقع طرقدر میدان نداشت و شلوغ نبود) روی پل سرعت گرفتیم و جلو بهداری را رد کردم و نرم‌ترکم تا میدان صاحب‌الزمان^(ع) رسیدم. وقتی داشتم خوشحالی می‌کردم یک ماشین عقب عقب آمدومن ارام‌خوردم عقب ماشین. بنده خدا گفت: - چیزی نشدید؟ - نه شما بفرمایید! ناگهان دوستم گفت: پات داره خون میاد. پاچه شلوارم را دادم بالا. دیدم ساق پایم شکاف خورده است. سریع من را رساندند بیمارستان امدادی. خانم دکتر شیفت گفت: - شکسته. برید اتاق عمل. گفتم: اگر شکسته من چرا درد ندارم؟ الان یک ساعت گذشته اما من هیچ دردی ندارم.

- من می‌فهمم یا شما؟

عکس گرفتیم و رفتم سمت اتاق عمل.

اتاق عمل که نبود.

آدم‌ها را جلو هم عمل می‌کردند. دو سه ساعت در اتاق عمل بودم و نوبت من نشده بود. من وحشت کرده بودم. به پرستاری که می‌خواست من را آماده عمل کند گفتم: دستم به دامن‌ت یک دقیقه به حرف من گوش کن. الان چهار ساعت از حادثه گذشته و حتی درد زخم من هم تموم شده. پای من نشکسته فقط یک نگاه به عکس من بیندازید.

پرستار نگاهی به عکس من انداخت و به دکتر گفت:

- آقای دکتر پای این آقا نشکسته.

- خیلی خوب بخیه کن بفرست پخش.

یعنی اگه بیهوشم می‌کردند حتما کار به پلاتین می‌کشید و حتما اگر می‌دیدند نشکسته می‌شکستند! من عادت داشتم اول صبح روزنامه ادارات را با موتور می‌بردم. به ترتیب بخشداری، شهرداری، پاسگاه و دور

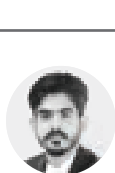
درمای مشهد	 درماتر هوا ۳۰٪ درماتر هوا ۹°↓ ۲۴°↑
------------	---

اذان ظهر ۱۱:۴۳:۱۷	نیمه شب شرعی ۲۳:۰۵:۲۱
غروب آفتاب ۱۷:۲۸:۲۸	اذان صبح فردا ۰۴:۳۲:۵۲
اذان مغرب ۱۷:۴۶:۴۶	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۵۶:۴۴

اوقات شرعی مشهد

اول شخص

مردی از جنس مردم



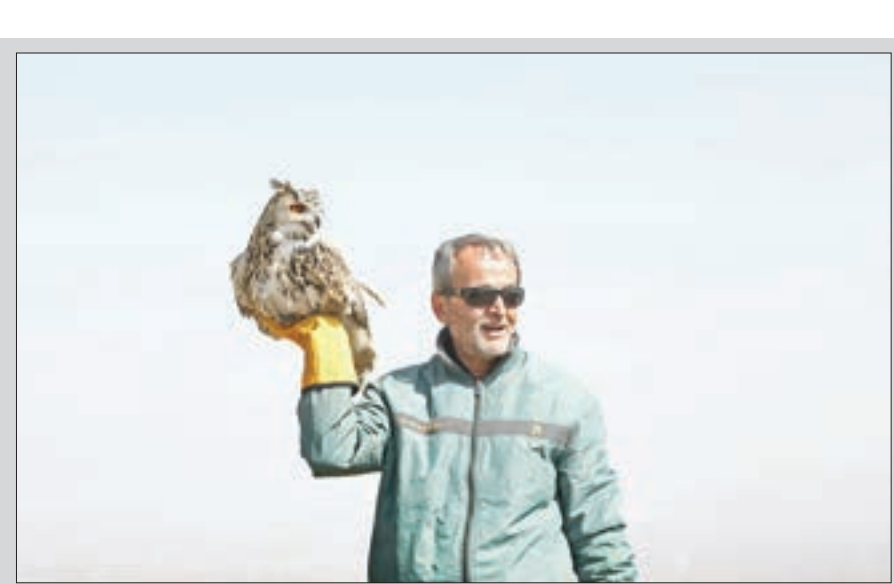
روزنامه نگار امیرحسین افشار

سال‌ها پیش وقتی نخستین کتاب از مجموعه آثار استاد صفایی حائری را خواندم به دنبال کسی می‌گشتم که بتواند او و اندیشه‌هایش را برایم به روشنی به‌تصویر بکشد. کسی که قرار بود مردی زلال را برایم توصیف کند باید خودنیز به زلالی او باشد. مرحوم صفایی بابیان شیوا و روانش وبا جملات کوتاه و پرمعنایش ذهن و قلب‌ها را تسخیر خود می‌کرد. حلقه‌شاگردانش پس از اونیز به دنبال آن بودند تا مشی استاد را ادامه دهند. سرگردانی‌ام برای یافتن مردی از جنس صفایی هنوز ادامه داشت تا بالاخره بایکی از شاگردان او آشنا شدم. نخستین باری که پای صحبت او نشستم متوجه شدم که گمشده‌ام را پیدا کردم. بیان گرم او من را جذب خود کرد. کم‌کم باویژگی‌های شخصی و اخلاقی اش آشنا شدم. حجت الاسلام والمسلمین حسین دست‌پروری پیش از آنکه در کسوت روحانیت وارد شود پیش از انقلاب دانشجوی رشته الکترونیک وابسته به دانشکده نیروی هوایی در تهران بود. او برای ادامه تحصیل نیز در دوره‌ای به آمریکا رفته بود. پس از بازگشت به ایران در همان دانشکده به تدریس مشغول شدو لباس افسری به تن کرد. به دلیل روحیه انقلابی که در وجودش نهفته بود وارد فضای مبارزاتی علیه حکومت پهلوی شد. اما عاقبت، سیوی صبرش بشکست و در سال ۱۳۵۶ از ادامه حضور در آنجا استعفا داد و به قول خود استاد، از جرگه ظلمه خلاص شد،. استاد دست‌پروری در سال ۱۳۵۸ تحصیلات حوزوی را شروع کرد و سه سال هاز محضر استادان میرز حوزه علمیه مشهد بهره برد. در خلال این سال‌ها، وی به صورت جدی وارد عرصه خدمت تبلیغی شد و به ایراد سخنرانی‌های مذهبی و بیان معارف اعتقادی و اخلاقی پرداخت و به سرعت مورد توجه محافل دانشجویی و طلبگی و نهادهای انقلابی قرار گرفت.

روایت روز

انصاف داشته باشیم

این روزها و در این گیرودار اوضاع اقتصادی که ثبات مشخصی ندارد، دست کم خودمان انصاف داشته باشیم و در خرید و فروش‌ها جانب حق را نگه داریم. در این چندروز، دوسه مورد برای من پیش‌آمد که نشان می‌داد، انصاف کمی رنگ‌باخته‌است. برای نمونه فقط یکی از آن‌ها را یادآور می‌شوم. چندروز بود پیگیر خرید یخچالی پنج‌فوت‌بودم و از جاهای مختلف شهر قیمت گرفتم. قیمت‌بین ۴ میلیون و ۴۰۰ تا ۴ میلیون و ۷۰۰ در نوسان بود. دست آخر از فروشگاهی نزدیک تر به خودمان پرسیدم که قیمت‌داد: ۴ میلیون و ۴۵۰ تومان. تصمیم به خرید گرفتم و گفتم تا بسته‌بندی می‌کنید من ماشین را از آن طرف خیابان بیاورم این طرف. (ضمناً همسرم برای اثبات اینکه حتما خریدارم در فروشگاه ماند). دقیقاً دو دقیقه بعد برگشتم و فروشنده گفت: «۴ میلیون و ۷۰۰ کمتر نمی‌دم!» دیگر کار از تعجب گذشته بود و بی‌انصافی فروشنده



آزادی شکارچی‌های تیمار شده

دوازده بهله پرند شکاری، تیمار شده شامل عقاب طلایی، عقاب دشتی، قرقی، دلجه و شاه‌بوف پس از طی کردن دوران نقاهت از سوی بچه‌های اداره محیط زیست شهرستان چابهار (۱۰ اسفند ۱۴۰۱) در دامنه کوه الوند همدان به دامن طبیعت بازگردانده شدند.

عکس: عادل باخدا / ایرنا

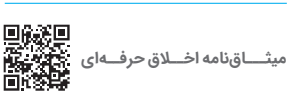
SHAHRARANEWS.IR

مسئال چهاردهم
۱۳ اسفند ۱۴۰۱
۱۱ شهریار ۱۴۴۴
شماره ۳۸۹۶

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی-
- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سرد بی‌سر :
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میهن‌شهد،
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نماین: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

کارتون شهر



مجید ادیبی
طی هفته گذشته مشهد جزو آلوده ترین کلان شهرهای ایران بود.

شوخی بی‌شوخی

وقتی اسکناس، برای خرید لباس نیست

امروز که از جلویک مغازه پوشاک رد شدم چشم به مانکن پلاستیکی افتاد که لباس‌های قشنگی تنش بود. ایستادم و نگاهش کردم. گفتم: خوش به حالت که لباس‌های به این شبکی تنت هست! برخلاف انتظارم مانکن شروع به سخن گفتن کرد و پرسید: چیه؟ از لباس‌هام خوشش اومد؟، گفتم: آره، خیلی. هم این تی شرتی که تنت هست قشنگه، هم این شلوار. مانکن گفت: «خوب بیا، همین‌ها که من پوشیدم را بخر. اینجا پر از لباس‌های نو و قشنگ است تو این‌ها را بخر و ببر. فکر کن! اندازه‌ات باشد. آقای مغازه‌دار یک چیز دیگری تنم می‌کند. «گفتم: اتفاقاً لباس‌هام این‌قدر کهنه هستند که حتی به درد دستمال هم نمی‌خورند. دوست دارم همین لباس‌هایی که تن‌ت هست تن من باشد ولی پولش رو ندارم. می‌دونی چیه؟ دوست داشتم جای تو باشم! مانکن خندید و گفت: «جای من! نه! اصلاً فکر خوبی نیست. باید تمام بیست و چهار ساعت یک جا ایستاده باشی، «گفتم: کاش آن تی شرت‌م را مامانم تبدیل به دستمال نمی‌کرد



اگر مذهبی مرد را به خدا می‌رساند آن مذهب اسلام است و اگر هیچ آگاهی ندهد طالب را، به‌نزد خدای تعالی آن مذهب از کفر پتر باشد. اسلام نزد روندگان آن است که مرد را به خدا رساند و کفر آن باشد که طالب را منعی یا تقصیری در آید که از مطلوب بازماند. طالب را بانهندهٔ مذهب کار است نه با مذهب. بیت:
آتش بزم بسوزم این مذهب و کیش
عشقت بنهم به جای مذهب در پیش
تا کی دارم عشق نهان در دل ریش
مقصود رهی تویی نه نیست و نه کیش

عن القضات همدانی / تمهیدات